

نقش بنیان های فکری اشاعره در روند شکل گیری سلفی گری

محمدعلی اسدی

دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران

asadi2023@gmail.com

عبدالعزیز موحّد (نویسنده مسئول)

گروه تاریخ، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران

movahed.2011@yahoo.com

غفار پور بختیار

گروه تاریخ، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱ دوره ۱۹ شماره ۷۴ پاییز ۱۴۰۳ صفحه ۶۰-۴۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱/۱۶

چکیده

در ظهور جریان عقل گرایی مخالفت هایی با آن در جامعه اسلامی پدیدار شد. علاوه بر مخالفت مشرب حنبلی مهم ترین نحله که به مقابله با جریان عقل گرایی پرداخت، ابوالحسن اشعری بود. بنیان های فکری اشعری که خود پیرو جریان عقل گرایی معتزلی بود، پایه ای گردید تا گرایش به رجعت به سلفی گری را بنا نهاد؛ سلفی که اعتقاد داشت باید سنت گرایی را در جامعه تسری داد. سؤال مطرح این است که: نقش بنیان های فکری اشعریه در روند شکل گیری سنت سلفی گری چگونه است؟ فرضیه مطرح، تفکر و پیامدهای نظریه اشعری عامل مهم در برآمدن و شکل گیری سنت سلفی گری در جامعه اسلامی بود. ضرورت و اهمیت تحقیق شناخت روند و جریانات دخیل در این فرایند است. شکل گیری جریان اشعریه و سنت سلفی گری و پیامدهای آن است. هدف شناخت تأثیر این گرایش بر جامعه اسلامی است. روش کار: تاریخی- توصیفی- تحلیل است. ابزار کار مطالعه کتابخانه ای و فیش برداری است.

کلید واژه: بنیان های فکری اشاعره، سلفی گری، سنت گرایی

مقدمه

قرون سه و چهار هـ. ق. اوج و اعتلای جریان عقلی و خردگرایی و سیطره فلسفه تعقل گرایی اسلامی که نشأت گرفته از مشرب عقلی و فلسفی یونانی بود است. تمامی روند و فرآیند شکل گرفته در جامعه اسلامی و تمام امور ریز و درشت و حل و فصل معضلات را در رجوع به عقل می دانست. در سپهر فکری شکل گرفته در سطح جامعه دینی اسلامی جریانی به منصف ظهور رسید که شدیداً در مقابل فرایند عقل گرایی قرار گرفت و ایستادگی نمود. جریانی که به نحله اشعری یا اشاعره با توجه به نام پایه گذار آن ابوالحسن اشعری مسمی شد. این جریان با اندیشه های و فکری خویش ضمن کمک گرفتن و همچنین یاری رساندن به مذاهب چهارگانه اهل سنت در یک مدار دیالکتیکی فرایندی را در جامعه اسلامی پایه گذاری کردند که به مسلمان ها توصیه یا تأکید وافر داشتند که تنها جریان صادق و نجات دهنده همانا رجعت به سنت و احیای سلف صالح است.

با توجه به آموزه های اولیه که در صدر اسلام از طرف اصحاب و تابعین به کار رفته بود. الان هم بر مسلمین واجب است با کنار گذاشتن هر آموزه بیگانه و غیر اسلامی به سنت سلف صالح و صادق رجوع شود. این مسئله خود بانی جریانات مهمی در جامعه اسلامی تا به امروز گردیده است. این که این جریان چگونه شکل گرفت و حیات خود را چگونه در تار و پود فکر و اذهان مسلمین جای داد و چقدر موفق بوده و چه تأثیر و اثر مهم را به جای گذاشت و پیامدهای آن در رشد عقلی و علمی و بالندگی جامعه اسلامی و مسلمین چگونه بود بنیان این تحقیق است. در همین راستا اهمیت و ضرورت بحث، آن است، تحولی در قرن سوم و چهارم در فرآیند عقل گرایی جامعه اسلامی در ضمیمه با آن پدیدار شد که پایه گذار گرایش سنت سلفی گری گردید. این مسئله عامل پیامدهای سهمگین برای جامعه اسلامی در آن روزگار تا به امروز بوده است. شناخت این روند و جریان باعث پرداخت این تحقیق است و این که بنیان این جریان بر چه منوال بوده است. هدف شناسایی تفکر سلفی گری و عوامل تأثیرگذار در شکل گیری آن در جامعه اسلامی و نقش آن در ایستای تفکر عقل گرایی مسلمانان و عقب ماندگی آنها از روند رشد و تحول علمی است. سؤال: مطرح نقش جریان اشعری در برآمدن سلفی گری چگونه است؟ فرضیه: تفکر و پیامدهای نظر اشعریه

عامل مهم در برآمدن گرایش به سنت گرایی و به تبع آن سلفی گری بوده است. متغیر اصلی: نقش جریان اشاعره متغیر وابسته: گرایش به سنت و سلفی گری، روش به کار رفته در تحقیق تاریخی توصیفی - تحلیلی و ابزار کار، مطالعه کتابخانه ای، و فیش برداری است.

بیان مسئله

فرآیند عقل گرایی در سده های اولیه جامعه اسلامی خود را بر محیط آن گستراند و باعث رونق علم و فلسفه گردید. نگاه فلسفی به تحولات جامعه و برداشت آزاد از قرآن و تحولات اسلامی، باعث گردید اهل و اصحاب فقه به مقابله با آن برخیزند. فرآیند این روند ظهور مشرب های چهارگانه سنی است. در راستای این موضوع ظهور ابوالحسن اشعری که شاگرد مکتب معتزله و اعلام توبه از نقطه نظرات معتزله و این که نظرات معتزله بی اساس و الحادگرایانه و باعث پرورش زنادقه است، به ایجاد جریانی منجر شد. که بر پایه عقل و نقل آوای رجعت به سلف را داد؛ - همان سلفی که به وسیله اصحاب رأی - از قبل به آن رسیده بودند. این که اتحاد مشرب احمدبن حنبل و ابوالحسن اشعری در قرن سوم چه پیامدها و اثراتی در گرایش به تفکر سلفی داشت، این گرایش چه تأثیری بر جامعه اسلامی نهاد و چه پیامدهایی را شکل داد و سخن دیگر نقش اشعری و اشاعره در این فرآیند چگونه بوده و تأثیر آنها در این رجعت و قوام گرفتن جریان سلفی گری چگونه بود بنیان این تحقیق است.

بحث مفهومی

تاریخ اندیشه و فکر و منطق درونی تحول آن بغرنج ترین و تاریک ترین بخش تاریخ عمومی اندیشه در دوران اسلامی است و واژه اندیشه به معنای عام شامل فلسفه و آراء و عقاید می شود. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱) به جرأت می توان گفت نقد و پژوهی در اندیشه این دوران انجام نشد؛ ماهیت و طبیعت این اندیشه در حوزه تمدنی اسلامی اندیشه فلسفی است. تحلیل حاکم بر گفتار Discurs به لحاظ ساحت یا حوزه ای از گفتار به معنای عام و تولید قدرت، قدرتی که لوازم وجودی روابط و مناسبات حیات فکری و فلسفی است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳) هر مقدمه فلسفی، گفتار فلسفی به معنای دقیق کلمه است.

نقش بنیان‌های فکری اشاعره در روند شکل‌گیری سلفی‌گری

یکی از علل اساسی این تحول وجود همبستگی نزدیک میان عقاید و احکام، یا میان قلمرو دنیوی و قلمرو دینی است. لازمه این تحول مبارزه جویی اندیشه‌های بیگانه و رهایی از قیود جزمیت عقاید دینی بود. این دقیقاً نقشی بود که اندیشه‌های یونانی ایفاء کردند. ایجاد واکنشی دو قطبی که در فهم ذات اسلام مهم، و حائز اهمیت است.

عمیق‌ترین اختلاف ناشی از ورود تفکر یونانی بین عنصر مترقی و عنصر محافظه‌کار روی داد، عنصر مترقی سخت می‌کوشید تا امر وحی را تابع دقیقات تفکر فلسفی کند؛ اما عنصر محافظه‌کار خود را از فلسفه کنار کشید، چه آن را کفرآمیز و به حکم بیگانه بودنش، شبهه‌ناک می‌دانست. این امر باعث آن گردید تا در کلیت اسلام شکاف ایجاد کند. متعاقب آن سراسر تاریخ اسلام، مشخصاً جنبش‌های سلفی هیچ‌گاه رهایی تمام از قبضه سلطه یا قیود عقیده یا سعی در تفسیر یا بررسی مجدد پیش‌فرض‌های اسلامی در زمینه‌های نظام اجتماعی یا مباحث کلامی یا تفکر فقهی نبود.

جدال فرق و نحل

در قرن دوم پدیداری افکار و عقاید مختلف در جامعه اسلامی همانند جبریه، مرجئه، قدریه، معتزله و تصادم این عقاید و جریان‌ها باعث منفعت و ضرر برای آن گردید. در بین این فرق تضاد اعتزالی‌ها با اشاعره منجر به ایجاد فضای متفاوت گردید.

در بین فرق موجود آراء و عقاید دو فرقه اشعری و معتزله تأثیر فراوانی به همراه داشته است. سرایت عقاید آنها در اوضاع و احوال اسلام و جوامع اسلامی در گذشته و حال نقش بسیار مؤثری داشته. از این رو تأثیر افکار فرقه اشعری بر بخشی از مسلمانان باعث بروز خرافات و اوهام گردید.

ظهور شخص سنت‌گرایی بنام ابوالحسن اشعری (متوفی ۳۲۴ هـ/ ۹۳۵ م) که در اوایل یک معتزله مشربی، ولی بعدها در چهل سالگی از آن بریده بود، عملش به پیدایش جریانی منجر گردید که در تاریخ جامعه اسلامی بسیار اثرگذار بود. اشعری با توبه از کردار و اعتقادات خویش به سنت رجعت نمود. به قولی با رجعت به آن چه سنت و طریقه سلف خوانده می‌شد به رد تفکر عقلانی و گرایش به فلسفه و اصل معتزله به عنوان ستون جریان عقلانی جامعه پرداخت.

او با این طرز تفکر و شیوه، کتاب های بسیاری بر رد و دفع شبهات مخالفان و رد بر معتزله نگاشت و مبادی تازه ای در علم کلام اسلامی پی نهاد. در جامعه اسلامی چه متکلمان و چه مورخین و فلاسفه پیروان آن را اشاعره یا اشعریه خوانده اند. او اهل سنت را متوجه اهمیت علم کلام به عنوان برهان نمود و از آن به عنوان ابزاری در جدل به کار برد؛ بدین گونه کلام سنی را بر مبانی برهان مستقر کرد. (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۶۷)

آموزه های اشعری اساساً بازگویی آراء و نظرات اصحاب حدیث حنبلیان است. (فخری، ۱۳۷۲: ۲۲۶) اشعری اعتقاد داشت بر روی زمین هیچ خیر و شری نیست، مگر آن که آن را خدا خواسته باشد. همه چیز مشیت الهی است. (شهرستانی، ۱۳۶۷: ۹۳) و هیچکس نمی تواند کاری بکند مگر این که خداوند آن کار را انجام داده باشد. ... در ادامه می گوید ما برآنیم که خیر و شر به قضا و قدر الهی است. (فخری، ۱۳۷۲: ۲۲۷)

اشعری با دفاع از قدرت مطلقه خداوند و بی قدرتی مخلوقات، تصویر خداوند قهار قرآنی را، که احکامش بی چون و چرا و سر در نیاوردنی است را تأیید می کند. اشعری به جای این که آزادی که جبریه از انسان گرفته به او بازگرداند به همین خرسند شد که آگاهی از تبعیت از «قدرت ازلی یا قدیم» الهی را به او مسترد داد اما آراء و اقوال تقدیر گرایانه اهل حدیث و جبریه رد نمی شود. (شهرستانی، ۱۳۶۷: ۵۴)

اکثریت فرقه های سنی که در سرزمین های همانند نجد، هند، عراق، حجاز، شام، مصر و البته اکثریت مسلمانان ساکن اسپانیا همگی به سبک اشعری گرایش داشتند. (امین، ۱۹۶۹: ۱۰۲) با شناخت جامعه شناسی که از اوضاع قرون چهارم به بعد اگر داشته باشیم، اشعری ها با حمایتی که خلیفه المتوکل بالله عباسی از آنها به عمل می آورد در جامعه اسلامی دست بالا را به دست آوردند.

عقاید اشعری ها

اشعری ها در مسائل اصولی و امور اعتقادی، با ادله و براهین عقلی و تعقل و تفکر در این امور هیچ سر و کار ندارند و عقل را در آن مسائل به هیچ وجه مداخله نمی دهند؛ آنها در همین ارتباط می گویند آن چه در سلف به ما رسیده در هدایت مسلمین کفایت می کند، معرفت خدا و سایر

امور اعتقادی باید فقط با ادله سمعیه، ادله که سابقین از قرآن و حدیث استخراج کرده اند، صورت بگیرد. در این موضوعات نباید از عقل استعانت جست، بلکه همواره باید چشم براه نقل و ادله نقلیه بود. آنان احتجاج و استدلال را تجویز نمی کنند و توسل به ادله و براهین عقلی را حرام می داند. (امین، ۱۹۷۵: ۲۹۶)

اشعری اعتقاد داشت حسن و قبح مفاهیمی عرفی یا تحکمی و اعتبار آنها منوط به اوامر الهی است. شایان ذکر است اشاعره قدرت اراده بر اختیار را انکار می کردند و آن را به حضرت باری تعالی مربوط می دانند غزالی که نماینده شاخص تعلیم اشاعره است مفهوم اختیار را با خیر مربوط می کند و آن را به قدرت الهی نسبت می دهد. (غزالی، ۱۳۹۲: ۲۱۹ به بعد)

در اشاعره بر سر این مسأله توافق کاملی وجود داشت و تا بدآنجا است که بغدادی اعتقاد به وجود اعراض را شرطی از شروط ایمان صحیح می دانست. (بغدادی، ۱۴۲۳ق: ۳۶) لذا اشاعره آنها را تعلیم می داند که جسم را نمی تواند عاری از اعراض ایجابی یا سلبی از قبیل رنگ و بو و حیات و علم یا متضاد آنها شمرد. اصول الدین بغدادی ۳۶، همانگونه که اشعری در کتابش مقالات اسلامی صفحه ۵۷۰ - ۳۰۷ - ۳۱۰ آورده که خدا می تواند «خیر لایتجزا یا جوهر» را خالی از هر عرضی خلق کند. (اشعری، ۱۳۶۲: ۳۱۰ - ۳۰۷ - ۵۷۰)

اهتمام اشاعره بر این بود که در این نظام مابعد الطبیعه ممکن درباره اجزای لایتجزا و اعراض، صرفاً شوق به دفاع از قدرت مطلق خدا و نسبت دادن مداخله مستقیم به او بود، نه فقط در به وجود آوردن، بلکه همچنین در بقای وجود آنها از لحظه ای به لحظه دیگر. (فخری، ۱۳۷۲: ۲۳۳) این رأی رسمی اشاعره است مبنی بر این که در این عالم همه چیز در «کن» الهی موجود می شود... به افنای او از بین می رود. (بغدادی، ۱۴۲۳ق: ۵۰)

اشعری می گوید: کتاب خدا، قدیم و ازلی است و مخلوق نیست و احکام بر مصلحت بندگان نیست و عدل و انصاف خدا ضرورت ندارد. آدمی در هیچ کاری از خود اراده ندارد. اشعری نسبت به اصل امر به معروف و نهی از منکر که یکی از فرایض مهم دین اسلام است اعتقاد دارد امر به

معروف و نهی از منکر واجب است، ولی نه به طور جدی و عملی، بلکه در مورد معروف، با رضایت قلبی و در مورد منکر، با تنفر قلبی، و در صورت امکان با نصیحت و تذکر زبانی انجام شود. اشعری آشکارا از گرایش آنان به تأویل حدیث سخن به میان می‌آورد و تصریح می‌کند تأویل الفاظ شرع و حدیث بر طبق باورهای خود انجام می‌شود. گلدسیهر ضمن اشاره به تحولات مکتب اشعری که نتیجه آن بازگشت به عقل‌گرایی از باور آنها که همانا سنت و حدیث بود، تصریح می‌کند که اگر معتزله به تأویل قرآن دست زدند، اشاعره به تأویل حدیث نیز پرداختند. (گلدسیهر، ۱۳۵۷)

در همین راستا قاضی ابوبکر باقلانی که از فقها سنی و از رهبران اشاعره است در کتاب (لثمیه) صفحه ۱۸۶ می‌نویسد: خلیفه اگر فاسق بود و ظلم کرد، اموال جامعه را گرفت، پوست بدن مردم را زیر شلاق سرکرد، خون بیگناهان را ریخت و قانون را زیر پا گذاشت و حدود و احکام الهی را از میان برده، خلع نمی‌شود، قیام بر ضد او لازم نیست، بلکه باید او را موعظه کرد. (باقلانی، ۱۹۵۷)

۱۸۶: یا محدث معروف حافظ یحیی دمشقی در شرح صحیح مسلم در حاشیه ارشاد الساری، ج ۸ : ۳۴ می‌نویسد: خروج بر خلیفه و حاکم و جنگ با او بر اجماع مسلمین حرام است؛ اگرچه آنان ظالم و فاسق باشند. این موضوع تا بدآنجا پیش رفته که بعضی از آنها همانند بدرالدین بن محمد و ابن حنبل اطاعتشان را هم واجب می‌دانند. (تنکابنی، ۱۳۵۷ : ۵۲)

اشعری و متوکل عباسی

زمانی که المتوکل به خلافت رسید ۲۴۶-۲۳۲ ه ق و با غلبه اهل سنت همراه شد، امر خلافت هم وارونه گردید، و جریان اشاعره «حدیث‌گرایان» زمام امور به دست گرفتند. متوکل در برابر معتزله از احمد بن حنبل مخالف سر سخت معتزله حمایت قاطعانه ای نمود. در صورتی که المعتصم بالله احمد ابن حنبل را به خاطر تفکرات ضد عقلا نه اش تازیانه زده بود. (علمداری، ۱۳۸۰ : ۳۹۲)

در صورتی که در مقابل گرایش مأمون و معتصم به معتزله، متوکل و القادر بالله به دفاعی افراطی از اهل سنت پرداختند که سرانجام در کلام اشاعره تداوم یافت، و اهل سنت حنبلی قادر شد که نه تنها معتزله را از قدرت خارج کند، بلکه سنت رجعت به سلف را رایج نماید.

یکی از عواملی که تفکر اشعری را در پیاده کردن نقطه نظرات خود در جامعه اسلامی یاری نمود تغییر و تحول در رأس حکومت و البته سیطره یافتن نظریه ای بود که خواهان نگاه نقلی به اوضاع فکری و اجتماعی جامعه اسلامی بود. با روی کار آمدن المتوکل بالله خلیفه عباسی این مسائل و اعمال با به اجرا گذاشتن سیاستی سخت در حمایت از تفکر اشعری او را کمک کرد تا رجعت به سنت و همچنین رجوع به علماء و فقهای سنت گرا رسم رایج گردد. حمایت دستگاه خلافت از این طرز تفکر و مقابله با رأی و آرای معتزله و میدان دادن به تفکر فقهی حنبلی باعث آن گردید که تا اسباب توقف رونق علمی را در سطح جامعه به وجود آید. (سلطان زاده، ۱۳۶۴: ۱۷)

اقدامات متوکل در حمایت از نگاه و نقطه نظرات اشعری و اعمال این نظرات در جامعه اسلامی همانند کلید زدن پروژه بود که از مدت ها قبل مقدمات آن تهیه و چیده شده بود. پروژه ای که مملو از تفکراتی که انتظار فرصتی می گشیدند تا از عرصه بالقوه به عرصه بالفعل درآیند و به اعمال قدرت اقدام نمایند.

این که این فکر و نقطه نظر چگونه به یکباره و با قدرت توانست در جامعه رخنه نماید و دیوار محکمی برای مقابله با تفکر آزاد اندیش و خردگرایی باشد اسباب و آلات لازم داشت روندی که منجر به این فرآیند شد بنیان فکری اشعری بود. سنت گرایان چگونه در مقابل جریانات دگر اندیش قرار گرفتند و بر چه منوال توانستند جریان عقل گرایی بر مبنای عقل یونانی و فلسفه گرایی از عرصه اجتماعی مانع شوند خود سؤالی مهم و با ارزش است.

این مسئله بر می گردد به همان سیاست رادیکال سنت گرایی متوکل، که عمل او همانند رخنه و ایجاد شکاف در ستون و سدی بود که اسباب ریزش آن، به ایجاد سیلاب عظیمی و انبوهی از افکار، عقاید و احساساتی سنتی بود که پایه آن خرافات و اوهام بود و همچنین اجازه دادن به افراد و عقایدی که جامعه اسلامی را از رویکرد علمی و عقلی خردگرا به عقاید و نظرات دکم و عقب مانده براند. (زیباکلام، ۱۳۷۲: ۲۳۳-۲۳۴)

ایدئولوژی دینی توجیه گر عملکرد سرکوب گرایانه خلیفه وقت بود قشرگری دینی که اطاعت کورکورانه از سنت و حدیث را در مقابل عقل گرای قرار می داد. دلیل آن این بود که عباسیان اندک اندک علیه جنبش عقلی برخاستند، احساس خطری بود که آنها از ناحیه گروهی از متعصبان اهل سنت و حدیث می کردند. چرا که می توانست به نفی یا محدود کردن حکومت آنها که مشروعیت خود را بر جزم اندیشی دینی والهی گذاشته بودند بیانجامد. آنها با تقویت تفکر جزمی اشعری موجب اعتلا و قوام اشعری گری در سطح جامعه اسلامی شدند. (علمداری، ۱۳۸۰: ۳۹۲-۳۹۴)

تفکرات اشعری در نصیح گرفتن تفکر و عقیده بازگشت به سلف صالح

ایستادگی احمد بن حنبل در مقابل رأی و نظریه حکومت عباسی که در دوران مأمون بر مبنای عقل بود عامل مهم در گرایش به سنت گرایی گردید. این موضوع باعث شد تا سنت گرایی متکلمان و فقهای اولیه همانند مالک بن انس، و هیأت خالص و اصیل به عنوان یکی از اولین بانیان سلف به شمار آید. همچنین اشعری وظیفه خود را در دفاع از سنت در برابر بدعت گزاران و آزاد اندیشان دانست و متعهد به مقابله با آنان گروید.

جریان سنت گرایی، چهره فکری و اجتماعی جهان اسلام را از قرن یازدهم به بعد به سرعت تغییر داد. فضای حاکم بر جهان اسلام از نیمه قرن دوم هجری/ نهم میلادی به بعد تبعات منفی این سیر و پیامدهای چندان جبران ناپذیر آن باعث افول اندیشه عقل گرایی و قوام جریان واپس گرایی رجعت به سلف بود.

تفکر اشعری چنان در سنت گرایی جامعه ریشه دواند که فرآیند عقل گرایی خرد اندیشان جامعه اسلامی را به کفر و زندیق متهم و از جامعه زدود. خاموشی تدریجی و البته کامل و بلند مدت علم باعث ظهور فرقه سنت گرا سلفی گردید در میان قرون چهارم و پنجم و ششم، کمتر کسی را می توان یافت که از اتهام بکفر و زندقه و الحاد برکنار باشد. (صفا، ۱۳۷۱: ۱۴۰)

نقش بنیان های فکری اشاعره در روند شکل گیری سلفی گری

اشاعره برخلاف معتزله معتقد به جبر انسانی در مقابل اختیار بودند از دیدگاه آنها بدی و خوبی، درستی و نادرستی نه در حوزه عقلی انسانی، بلکه در حوزه شرعی تعیین می شود. (روحانی، ۲۵۳۶ : ۲۳-۳۳)

تفکرات اشاعره را می توان در متأخرین آنها دید که چگونه با نقطه نظرات خویش پایه گذار و قوام گرفتن تفکر سنت سلف گردید از جمله این افراد الجوزی است او در حمله به اهل تفکر و خردگرایی می نویسد: «ابلیس در فریفتن فلاسفه از این رو قادر شد که آنان به آراء و عقول خود بسنده کردند بی آن که به انبیا التفاط کنند. آنها گفتند که خداوند جز نفس خود علم ندارد و همانند ابن سینا و معتزله عنوان کردند امر بر نفس خود و بر کلیات علم دارد و نه بر جزئیات. (صفا، ۱۳۷۱ : ۱۴۱-۱۴۲)

جریان اشاعره به هیچ روی به مقام و منزلتی که عقل نزد معتزله داشت به آن قائل نبودند. از نظر آنان عقل ذاتاً ارزشی نداشت. اعتبار آن صرفاً بدین خاطر بود که به وسیله آن آگاهی نسبت به شرع صورت می گرفت. (الفاخری، ۱۳۶۷ : ۱۲۸)

ظهور مذاهب چهار گانه

جامعه اسلامی که در مقابل تحولات نوینی که از طریق فتح سرزمین های جدید پیش آمده بود و گرایش مردمان آن سرزمین با هر طرز فکر و عقیده و مشرب و همچنین رخنه علمی که از لحاظ علمی از سطح جامعه اولیه عربستان پیشرفته تر بود، باعث ایجاد جریانی در میان آن گردید که به رشد گرایش به علم و لوازمات آن و رسیدن به این که علم و خرد باید منبع و اهرمی برای پیشرفت و شناخت جهان پیرامون باشد منجر به تحول و ایجاد جریانی عقل گرا به نام معتزله گردید.

در مقابل گروه دیگری عنوان می کردند برای جواب به این تحول پیش آمده باید به اصول اولیه خود بازگردیم و این اصول هم ناشی از کتاب مقدس و سنت و روش پیامبر می باشد که قرار گرفتن و استوار شدن حدیث پیامبر برای این گروه مهم تر از همه بود. به همین منظور آنها برای استنباط و جوابگویی به معضلات جامعه حدیث پیامبر را اصل قرار دادند. این امر مربوط به نقل حدیث که

پایه آن اصحاب صدر اسلام بود. برای شناخت صحت حدیثی مقوله ای به نام علم رجال به وجود آمد و برای آن که جعل یا ناجعلی آن مشخص شود، مقوله دیگری به نام قیاس یا استحسان به وجود آمد و در نهایت به وجود آمدن مقوله علم فقه منجر گردید. (زیباکلام، ۱۳۷۳ : ۲۳۹)

بنابراین منابع اولیه فکری برای یک فقیه قرآن- سنت رسول و احادیث تشکیل یافته بودند و با استفاده از قیاس یا استحسان به استنباط نظر می رسید که یعنی رأی باشد؛ اما اگر نقطه نظرات فقهای مختلف و گاهاً متضاد بود مقوله دیگری پیش می آمد که این اختلاف را حل نماید و آن اصل اجماع بود. مقوله ای که اکثریت را پیدا می کرد اصل گرفته می شد. بنابراین چهار اصل فقهی قرآن-سنت- عقل و اجماع پایه نحله ها و مذاهب جامعه اسلامی به شمار آمد که در نهایت با به کار بردن این اصول باب اجتهاد پیش آمد که بعضاً باعث صدمه به این مسئله می شد که در استنباط رأی شاید در آینده نقطه نظر و رأی شخصی پیش آید. به همین منظور اجماع کل بر این شد که در استفاده و کاربرد مسئله برای استنباط، قیاس عقل و اجتهاد برخوردی محافظه کارانه باشد که به این دسته اصحاب رأی گفته شد که اتکا به اصل آنها از بین این مقوله بیشتر محدث و سنت الرسول بود تا اجتهاد و استنباط. (زیباکلام، ۱۳۷۳ : ۲۳۹)

البته در نهایت بعداً این مذاهب در سیر اتفاقات و امور رخ داده به این اصل مهم رسیدند که ضرورتی در استفاده از باب اجتهاد لازم نیست و همچنین استنباط فردی نیاز و لازم نمی باشد. در نتیجه فقها و علمای اهل سنت در قرن نهم باب اجتهاد را بستند. به عبارتی فبای اعلام نظر کرد، احکام شرعی و فقهی بر روی احادیث و سنت است که علت آن مسائل بیرونی همانند جدایی دین از سیاست بود. (زیباکلام، ۱۳۷۳ : ۲۴۰)

این روند به فرآیندی منجر گردید که چهار مذهب حنفی-شافعی-مالکی- حنبلی در اهل سنت قوام یافت. اگر مذهب حنفی در سر طیف محافظه کارانه در نظر بگیریم در سر آن طیف دیگر حنبلی به شدت تندروتر است. در غالب شدن قشرگری و جزم اندیشی دینی که از ناحیه افکار پیروان حنبلی اعمال می شد آنها عملاً و آشکارا بر علیه تفکر عقلی عمل نمودند. اشعریه در همین راستا در کنار آنان و با حمایت فکری و توجیه بینشی این موضوع را دامن می زدند.

نقش بنیان‌های فکری اشاعره در روند شکل‌گیری سلفی‌گری

اعمال متعصبانه حکومت فرصت‌های مناسبی برای اهل سنت و حدیث و فقها و محدثین متعصبی هم چون (محمد بن حنبل) در آزار مخالفان خود که متهمین به کفر و الحاد و زندقه به وجود آورد و تکفیر علما و ریاضیون و فلاسفه و متکلمان معتزلی باعث ظهور اشعری و فرقه اشاعره با نقطه نظرات خویش گردید. (صفا، ۱۳۷۱: ۱۳۵)

امام شافعی، مالک، احمد بن حنبل، سفیان ثوری، ائمه سنت جماعت و جمیع اهل حدیث، علم کلام را تحریم کرده. (غزالی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۹۴-۹۵ و ۱۱۳) و هر آن که در باب تفکر فلسفی پیروی می‌کرد یا می‌نوشت بی‌درنگ او را تکفیر می‌کردند. ابن رشد که در کتب خود علیه نقطه نظرات اشعریان حمله کرده بود و بر کتابی که غزالی در رد بر فلسفه نوشته بود فقه‌های اشعری او را تکفیر کردند. (راوندی، ۱۳۵۷، ج ۳، ۴۴۲-۴۴۳) همچنین علامه «آمدی» را که در علوم عقلی سرآمد بود به الحاد بی‌معرفتی زندقه متهم کردند و ناچار او از مصر فرار کرده و در سوریه (دمشق) فوت نمود. (راوندی، ۱۳۵۷، ج ۳، ۴۴۲-۴۴۳)

غزالی که خود اشعری مذهب بود، ابن سینا را به گناه پیروی از علم و عقل تکفیر کرده بود، مسندات آن بر این قرار بود، چون آرا و عقایدش دائماً در حال تغییر و تحول است. مخالفت و دشمنی شدید اشعری‌ها یا شیعه و معتزلیان، تا به آن حد بود که (حرث بن محاسن) از محدثین بنام و در اخلاق سرآمد بود تا بدانجا که جنید بغدادی که از مریدانش بود کتابی بر رد شیعه امامیه و معتزله نوشت. بر حسب رسم نقد علمی برای رد عقیده باید اول خود عقیده را توضیح و آورد تا بر مبنای شناخت ایده به رد آن اقدام کرد. احمد بن حنبل از او دل‌چرکین شد، با این که با او روابط صمیمانه داشت و به قولی استادش بود، به مناسبت این که چرا در کتابش نقل او را انجام داده خیلی ناراحت شد. (غزالی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۹۵)

در نیمه‌های سده پنجم/ یازدهم، پیروان مکتب اشعری به وسیله پادشاهان آل بویه، که پیرو و هواخواه آمیزه‌ای از باورهای شیعیان و معتزلیان بودند و یا دیگر مخالفان خود که به گفته قالدونالد مجموعه‌ای از حنبلی‌ها، معتزلی‌ها و «اصحاب‌الحدث» را تشکیل می‌دادند. سخت مورد شکنجه

و آزار قرار می گرفتند، اما خواجه نظام المک طوسی به سلطان آلبرگ سلجوقی باوراند که اشعری ها پیرو مذهب حق هستند و بدان وسیله رفع آزار از آنان گردید. (حائری، ۱۳۶۸ : ۲۵)

خود خواجه نظام پیرو دین شافعی و اشعری مسلک بوده است. سیاست ضد شیعه را در پیش داشت. دلیل آن هم سیاسی در تضاد شدید با دستگاه امرای آل بویه بوده است. اعمال او که بر سیاست سلف صالح عمل می کرد با حمایت از غزالی وسیله بود که از نظر تئوری آنها را محدود و محکوم و از لحاظ عملی هم دستوری داد که آنها را سرکوب نمایند و با شعار رافضیان کافر و مسلمان نیستند؛ با آنان برخورد می کرد. (حائری، ۱۳۶۸ : ۲۵ و ۲۴)

اشاعره با کمک عوامل حکومتی همانند خواجه نظام ملک طوسی در دوران حکومت ترکمنان سلجوقی و ایجاد مدارس نظامیه افکار خود را توسعه و رشد و در بین جامعه رخنه نمودند. (طباطبایی، ۱۳۷۴ : ۸۴) رقابت های مذهبی در این دوره چنان بالا گرفته بود که از حد مجادلات علمی میان فقها و رؤسای مذاهب گذاشتند و به دسته بندی و فرقه سازی میان پیروان آنان منجر گردید. (کسائی، ۱۳۶۲ : ۱۷)

اشعریه ها و متولیان مذاهب چهارگانه دم از بازگشت به سنت سلفی گری می زدند تا با ایجاد سلف صالح تمامی مشرب های فکری مخالف را از صحنه جامعه تمدن اسلامی برانند. البته اشعریان این درک را نداشتند که مسلمانان اولیه با توجه به محیط اجتماعی که در آن زندگی می کردند و بیشتر یک اجتماع قشری اقشاری بوده و به نوع زیست و تفکر و سادگی زندگی به نسبت تحولات موجود و به ظرفیت عقلی و درک خود از جهان فهم داشتند به معضلات و مشکلات خود می پرداختند. داده های سلف صالح هم در همان اندازه و قدرت تفکر و زیست آن اجتماع جوابگو بوده است. نه در زمان و مکانی دیگر که علم و تفکرات و اندیشه های نوین پدیدار شده که با خردگرایی جامعه دیگری به وجود آمده که متفاوت با جامعه قبائلی بوده است.

در اینجا ظهور غزالی و رسیدن او به این رأی که دین اسلام از مجرای اصلی و صحیح خود خارج شده به وضعی که پیش از آن سابقه نداشت، اعتقاد مردم در اصل و حقیقت نبوت سستی گرفته بود و این سستی موجب ضعف ایمان و سستی عمل به احکام دین گردیده است. (الفاخوری، ۱۳۹۳ :

۵۸۶) غزالی به این اعتقاد رسیده بود که ظهور فلسفه و فلاسفه‌ای یونانی مشرب و در کل امر فلسفه باعث این سردرگمی و هرج و مرج است.

محمد غزالی که بر مبنای مذهب سنت و اشعری مسلک بود، سخت به فلسفه حمله برده و از این طریق مکتب مبارزه با اندیشه‌های فلسفی و شیوه‌های مبتنی بر خرد و استدلال عقلی را جانی تازه بخشید. او کتابی درباره‌ی رد فیلسوفان نوشت. فارابی و ابن سینا را «المتفلسه الاسلامیه» فیلسوف نمایان اسلامی نامید. برخی از سخنان آنان را «لکفر الصریح» خواند و موضوع «تکفیر» آن فیلسوفان اسلامی را در «اعتراقات» خویش یادآوری کرد. (فخری، ۱۳۷۲: ۳۳۴)

حملات غزالی به نوافلاطونیان مسلمان شکننده و ویرانگر بود. عقل ستیزی که غزالی نیروهای آن را پاشیده بود، سالیان درازی در محافل و حلقات کلامی و فلسفی همچنان دوام و رشد یافت. البته به دو صورتی تجلی یافت: ۱- بازگشت به تأویل ظاهری (لفظی) نص و تلقی سنتی فقها و متکلمان متقدم، که به زعم ایشان ابن حنبل بود؛ ۲- طرد روش و معهج عقلی به عنوان راه و روشی عبث و نامربوط و مألأً عقب نشینی به حصن حصین نفس، که مخالفان مشرب عقلی امیدوار بودند در آن حقیقت را از طریق تجربه مستقیم تری اصطلاح به «ذوق» یا «کشف» موسوم است، بیابند. (فخری، ۱۳۷۲: ۳۳۵) شکل اخیر ضدیت با عقل در حوزه تأملات نظری به صورت فلسفه اشراق و در حوزه عملی تر سلوک دینی به صورت تصوف ظاهر گردید.

موج دوم بازگشت به سلف

شکل نخست ضدیت با عقل به صورت موجی از بازگشت به تأویل لفظی نص و ظاهری‌گری در میان گروهی متکلمان صاحب نام تجلی یافت. مانند ابن حزم قرطبی، ابن تیمیه حرانی از متقدمان به بازگشت سلف و همچنین ابن قیم الجوزیه م ۷۵۱ ق ۱۳۰۵ م، محمد ابن عبدالوهاب م ۱۲۰۶ هجری / ۱۷۹۲ میلادی، مؤسس نهضت وهابیه. (فخری، ۱۳۷۲: ۳۳۶)

ابن حزم در کتاب ابطال به استفاده از قیاس، رأی، استحسان، تقلید، تعلیل سخت می تازد و صرفاً اتکا بر دلالت ظاهری را به عنوان تنها روشی که در نص صریح قرآن، سنت یا اجماع ریشه

دارد معتبر می دارد. وی آخرین منبع از این منابع یا ادله شرعی، یعنی اجماع، را نیز با قید این شرط می پذیرد که منحصرأ به عنوان اجماع صحابه باشد. بدین ترتیب اجتماع را از ارزش اصلی به عنوان شیوه و تدبیری عملی برای حل مسائل فقهی و اعتقادی که قرآن سنت در مورد آن ساکت اند، تهی می سازد. (فخری، ۱۳۷۲: ۳۳۶)

سنت گرایی بی قید و شرطی که ابن حزم طرفدار و حامی آن بود، طرفداران فراوانی در سرزمین های اسلامی پیدا نمود به خصوص در قری که در آن زندگی می کرد. این منادیان با توجه به افول تمدن اسلامی و چند پاره شدن جامعه اسلامی و تجاوزاتی که از هر سو به این سرزمین ها و تمدن ها می شد باعث گردید آنها ندای بازگشت به سلف را برآورند و راز این سرشکستگی را در فاصله گرفتن از سلف صالح در ابتدای اسلام که سرزمین و تمدن بزرگی را پایه گذاشته بود، بدانند. به زعم آنها ورود تفکرات و ارزش های سرزمین ها و مردم دیگر منجر به آن گردید که اسلوب ها و ارزش های اسلامی پایمال و فراموش شود. عدم وجود آن اسلوب و هنجارها و ارزش ها، جامعه اسلامی را بلا دفاع نموده است. نتیجه این اعمال و سلوک مسلمانان با این تفکرات وارداتی و فاصله گرفتن از سلف صالح، اسلام و جامعه اسلامی را به سرنوشتی که به آن گرفتار شده دچار کرده است.

ابن تیمیه

از افرادی که ادعا نمود باید عقلانیت یونانی معتزلی و فلسفه حاصل از آن را به کنار زد و به سلف اولیه رجوع نمود و از سردمداران آن گردید، ابن تیمیه بود. که از نیرومندترین و قدرتمندترین مدافعان و داعیان سنت گرایی در سراسر تاریخ اسلام بعد از دوران معتزله به حساب می آید.

احمد تیمیه متوفی ۷۲۸ / ۱۳۲۸ که مذهب حنبلی داشت به سبب ناهمساز بودن اندیشه های مذهبی اش با مذهب نیرومندان زمان، به عنوان ملحد و بد دین از سوی آنان رنج های فراوان کشید و سال ها از عمر خویش در راه نشر افکارش تلاش نمود. او با اندیشه خود به آنچه از دید خویش (بدعت) می نامیده است، به مقابله برخاست ستیز سنگینی با افکار عقلی نمود.

او با پیروی از اندیشه اشعری و در پی تفکر باغلانی - بغدادی و ابن حزم خواهان زدودن افکار که به قول خویش بدعت در اندیشه اسلامی بود، شد. نظر او بر این بود که با تکیه بر قرائت سنت سلف به پدید آوردن تفکرات، بهترین راه را برای پیروی از احکام قرآن و سنت پیامبر عرضه کند. که همانا سلف صالح است. (حائری، ۱۳۶۸: ۴۶)

علاوه بر آن از لابلاي نوشته هایش ابن تیمیه بر آن است که در بردارنده استدلال هایی روشن پیرامون لزوم اتحاد در جهان اسلام می باشد. ابن تیمیه اگر چه بهیچ وجه از لحاظ حجت و عقل و مشرب فلسفی و منزلت با غزالی قابل قیاس نیست، اما از شدت و قوت جدلیات و محاورات ضد عقلی بر وی تفوق و برتری دارد.

اما همانند غزالی، به دور از اعتدال صریحاً به فلسفه یونانی - اسلامی می تازد. ابن تیمیه حتی به شدت و حدت بیشتر از استادش ابن حزم به زیان و مضار و مفساد فلسفه و کلام از دیدگاه خود می تازد و از رجعت به راه و روش و اسلوب سنت سلف صالح دفاع می کند. و به عبارتی او از سرغیرت و حمیت دینی خواستار آن است تا حقایق نص مقدس را که قرن ها قبل از مشوب شدن بر اثر مجادلات و مباحثات و مناظرات کلامی و فلسفی وجود داشته و عیان بود، یکسره از میان براندازد. (ابن تیمیه، ۲۰۱۰: ۱۵) از دیدگاه و منظر و عقیده او منبع و ریشه همه حقایق دینی از قرآن و احادیث پیامبرانه که بنا بر رؤایت صحابه و تابعین برآمده است. او افزون تر از آن می گوید این احادیث فصلیت و امتیاز صحابه و تابعین را به روشنی پذیرفته اند، و لذا وثافت ایشان در موضوعات دینی هرگز نمی تواند مورد چون و چرا قرار گیرد و رأی آنان که از آن به اجماع تعبیر می شود. تماماً مصون از خطاست. (ابن تیمیه، ۲۰۱۰: ۱۶)

از دیدگاه ابن تیمیه چون صحابه و تابعین بلافصل آنها (به عبارتی نسل اول فقها و علمای مسلمان) تمامی مسائل دینی و اجتماع را که می توانسته مورد توجه مسلمانان قرار بگیرد به نحوی قاطع حل کرده اند. لذا هر رأی و رویه ای و استنساخ جدید که بعداً ظاهر و عیان شده باشد بالضروره بایستی بدعت آمیز تلقی گردد. ابن تیمیه بدون آن که لحظه ای تأمل کند یا تردیدی در این نظر خود نماید و بدون درنگ تمامی تفکرات و نحله هایی که در امر فکر - عقل - خرد که با

توجه به معضلات پیش آمده برای جامعه اسلامی و برخورد آن با جهان اطراف به پردازش نظرات پرداخته بودند را از جمله خوارج، شیعیان، معتزله، مرجئه، در یک کلام همه آنها را که از اصل اسلام بودند و در نظر اختلاف عقیده داشتند را ناصواب و محکوم و در زمره اصحاب پیرو چنین بدعتی دانست. او حتی این حکم خود را چنان توسعه می داد که افکار و نحله اشاعره و اهل سنت و حدیث و به خصوص پیروان حنبلی که خود وی پیرو این مذهب و نحله بود و مالکی ها آن را تأیید کرده اند، همچنین تمام سنی مذهبان بر پایه اشاعره در قرون اخیر حیات و عمل کرده اند، را از این نظر و عقیده خود مصون ندارد و آنها را هم در زمره اهل بدعت می داند.

در ادامه به طور صریح عنوان می دارد که البته به نقل از فخرالدین رازی، «من همه روش های کلامی و فلسفی را آزموده ام، و آنها را از علاج هر مشکل و مفسده ای و یا فرونشاندن عطش هر عطشانی ناتوان یافته ام.» از دید و نظر من بهترین روش همانا قرآن است که در مقام اثبات می فرماید: «الرحمن علی العرش استوی» (سوره طه/۵) و البته بعضاً «یس لمثله شیء شوری» (سوره ۱۱ آیه ۱۹؛ ابن تیمیه، ۲۰۱۰: ۱۰۰) از دید ابن تیمیه مراجعه به قرآن همان تفاسیر با روش سلبی یا ایجابی و نظر و نگاه علما در قرون اولیه اسلام است.

البته از دیدگاه ابن تیمیه که با توجه به نظر اشعری حال چه بخواهد و چه نخواهد، شدیداً از او در این نظرگاه متأثر و پیروی می کند و با اعمال و اعتقادات خویش تمام دستاوردهای فکری - عقلی و خردگرایانه را محکوم می کند و پیروان و دست اندرکاران آنها را بدعت گذار می دانند.

مسئولیت انحراف و اضلال همه این فرق و نحله ها را بایستی متوجه روش های بحث کلامی و متکلمان و نقطه نظرات فلاسفه و برداشت های لغویان دانست که روش های آنها با گستاخی قرآن را به طریقی متفاوت با تنها تفسیر مؤثق یعنی تفسیر (مأثور) سلفی تفسیر کرده اند.

مشهورترین و معروف ترین شاگرد مکتب ابن تیمیه ابن قیم الجوزیه که خود یکی از شخصیت های برجسته و مهم در امر تاریخ واپس گرایی عقل ستیزانه (بخوانید اهل سلف) در مقابل کلام، فلسفه و تصوف است. اما این بازگشت به سلف اوج آن در تجدید حیات مذهب حنبلیه که از طرف اکثر مسلمانان تا این تاریخ مطرود شده بود در نهضت وهابی که به وسیله محمدبن عبدالوهاب در

نقش بنیان های فکری اشاعره در روند شکل گیری سلفی گری

قرن ۱۲ق/۱۸م. تأسیس شده بود، باید در نظر گرفت. نحله ای که پس از برآمدن سلسله آل سعود و استیلای آنها بر نجد و حجاز به صورت رسمی مذهب سرزمین و مردم عربستان مرکزی گردید و در آنجا تبلور یافت. مذهبی که با نوع نگرش و زیست محدود و عقب مانده و قبیله ای و محصور در بیابان ها همخوانی داشت. وهابیون، علاوه بر تمسک به ظاهر و نص قرآن و حدیث در تأکید و التزام به ادای فرائض و تخطئه تقدس اولیاء و سایر افراطی ها و گزافه کاری های مشابه فرق صوفیه، با ابن تیمیه هم رأی و همراهند.

وجه مشترک همه نهضت های نو حنبلی با احمدبن حنبل، متکلم و فقیه قرن سوم هجری و یکی از مؤسسان مذهب چهارگانه اهل سنت، مخالفت وی با عقل گرایی است که در آن بسیار ثابت قدم و انعطاف ناپذیر بود و این نهضت ها هم از او نام یافتند. البته با توجه به اقدامات و تفکرات ابوالحسن اشعری که هم زمان با احمد بن حنبل اعلام نمود که گرایش به تفکرات عقلی و فیلسوفانه و تفکر عقل نوین بدعت است و باید از آن دست یازد. (فخری، ۱۳۷۲: ۱۱) این تشارک عقیده و عمل و نظرگاه گران آنها و اصرار بر آن که همانا تنها راه صواب و ثواب و دوری از این قیل و قال ها ضرورت بازگشت به سنت حنیف «سلف صالح» و ارتباط با نسل اولیه مسلمین و البته بازگرداندن دیانت عامه به خواص و اصالت اولیه آن است. (فخری، ۱۳۷۲: ۳۳۷)

جنبش های سلفی مانند اشعری یا ابن تیمیه در قرن هشتم به محمد عبده در قرن ۱۳ق/۱۹م مشخصه آنها سعی بلیغ در اثبات و توجیه اقوال نخستین مدافعان عقاید اسلامی یا به اصطلاح سلف صالح امت اسلامی بود. (فخری، ۱۳۷۲: ۱۱)

نتیجه

تاریخ اندیشه و فکر و منطق درونی تحول آن بغرنج ترین و تاریک ترین بخش تاریخ عمومی اندیشه در دوران اسلامی است. فرآیند عقل گرایی در سده های اولیه جامعه اسلامی بر محیط آن گسترش یافته و باعث رونق علم و فلسفه گردید. نگاه فلسفی به تحولات جامعه و برداشت آزاد از قرآن و تحولات اسلامی، باعث شد. فقه ها به مواجهه برخیزند. ظهور ابوالحسن اشعری معتزله مشرب

و اعلام توبه از نقطه نظرات معتزله و الحاد گرایانه بودن آنها، منجر به جریانی شد بنام اشعری مخالفت او با معتزله پایه ای گردید تا گرایش رجعت به سلف را بنا نهاد؛ سلفی که اعتقاد داشت باید سنت گرایی را در جامعه تسری داد. این جریان با کمک گرفتن و یاری رساندن به مذاهب چهار گانه اهل سنت در یک مدار دیالکتیکی فرایندی را در جامعه اسلامی پایه گذاری کردند که به مسلمان ها توصیه یا تأکید وافر داشتند که تنها جریان صادق و نجات دهنده همانا رجعت به سنت و احیای سلف صالح است. این که با توجه و رجوع به آموزه های اولیه که در صدر اسلام از طرف اصحاب و تابعین به کار رفته بود. الان هم بر مسلمین واجب است با کنار گذاشتن هر آموزه بیگانه و غیر اسلامی به سنت سلف صالح و صادق رجوع شود.

اشعری ها نشان دادند و اذعان نمودند در مسائل اصولی و امور اعتقادی، یا ادله و براهین عقلی و تعقل و تفکر و از این امور هیچ سروکار ندارند و عقل را در آن مسائل به هیچ وجه مداخله نمی دهند. آنها متقصدن آنچه در سلف به ما رسیده در هدایت مسلمین کفایت می کند، این سیاست رادیکال سنت گرایی متوکل، بود که همانند رخنه و ایجاد شکاف در سدی اسباب ریزش و ایجاد سیلاب عظیم و انبوه از افکار و عقاید که پایه آن خرافات و اوهام و اجازه دادن به افراد و عقایدی عقب مانده، جامعه اسلامی را از رویکرد علمی و عقلی خردگرا به عقاید و نظرات دکم و عقب مانده معطوف دارد.

تفکرات اشاعره را می توان در متأخرین آنها دید که چگونه با نقطه نظرات خویش پایه گذار و قوام گرفتن تفکر سنت سلفی گردید. اشعریه ها و متولیان مذاهب چهارگانه دم از بازگشت به سنت سلفی گری با ایجاد سلف صالح به اصول اولیه بشارت داده و این اصول که ناشی از کتاب مقدس و سنت و روش پیامبر است راهنمایی مسلمین به دنیای بهتر و به ایجاد تمدن بزرگ و وحدت مسلمان می گردد.

ابن تیمیه معروف ترین منادی به سنت سلف بود او با پیروی از اندیشه اشعری خواهان زدودن افکار بدعت در اندیشه اسلامی شد. و با تکیه بر قرائت سنت سلف و پیروی از احکام قرآن و سنت پیامبر که همانا سلف صالح است دنیا بهتر موجب شود. این تفکرات سنتی که معتقد به اتصال به

نقش بنیان های فکری اشاعره در روند شکل گیری سلفی گری

سلف صالح بود امتداد خود را تا قرون حاضر رساند که معروف ترین آنها اخوان المسلمین و وهابیون بودند اعتقاد به مدینه النبی اولیه را دارند. اما تفکر اشعری با تز سلف صالح و تأثیری که بر تفکرات و مشارب سنی اسلامی نهاد پایه گذار مشرب رجعت به سنت سلفی گری گردید که در نهایت منجر به واگرایی و عقب ماندگی جامعه اسلامی شد.

منابع:

۱. قرآن مجید.
۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، ۲۰۱۰، مجموعه الرسائل، رشید رضا، بیروت، لجنه التراث العربی.
۳. اشعری، ابوالحسن علی، ۱۳۶۲، مقالات اسلامی، مترجم محسن مؤیدی، نشر امیرکبیر.
۴. امین، احمد، ۱۹۶۹م، ظهر الاسلام، دارالکتاب العربی، بیروت، ج ۴.
۵. امین، احمد، ۱۹۷۵م، فجر الاسلام، دارالکتاب العربی، بیروت.
۶. باقلانی، ابوبکر محمد بن طیب، ۱۹۵۷، لثیمه، چاپ ریچاد جوزف مکاریتی، بیروت.
۷. بغدادی، عبدالقاهر ابن طاهر، ۱۴۲۳ق، اصول الدین، محقق احمد شمس الدین، دارالکتب العلمیه، بیروت
۸. تنکابنی، عبدالوهاب فرید، ۱۳۵۷، اسلام آنچنان که بود، انتشارات توحید.
۹. حائری، عبدالهادی، ۱۳۶۸، ایران و جهان اسلام، انتشارات آستان قدس، مشهد.
۱۰. راوندی، مرتضی، ۱۳۵۷، تاریخ اجتماعی ایران، انتشارات امیرکبیر.
۱۱. روحانی، محمدحسین، ۲۵۳۶، مقدمه ای بر علم کلام اسلامی، کتاب الفبا، دوره اول، جلد ششم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۱۲. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۱، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۱۳. زیباکلام، صادق، ۱۳۷۲، ما چگونه ما شدیم، انتشارات روزنه، تهران.
۱۴. سلطان زاده، حسین، ۱۳۶۴، تاریخ مدارس ایران، انتشارات پگاه، تهران.

۱۵. شهرستانی، محمدبن عبدالفرید، ۱۳۶۷، ملل و نحل، ترجمه محمد خالق داد هاشمی، مقدمه سید محمد رضا جلالی نایینی، تهران، انتشارات اقبال.
۱۶. صفاء، ذبیح الله، ۱۳۷۱، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اوایل قرن پنجم، ج ۱، انتشارات دانشگاه، چ چهارم، تهران.
۱۷. طباطبایی، جواد، ۱۳۷۴، درآمدی بر فلسفه تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، انتشارات کویر.
۱۸. علمداری، کاظم، ۱۳۸۰، چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت، نشر توسعه، تهران.
۱۹. غزالی طوسی، ابوحامد محمد، ۱۳۹۲، احیاء علوم الدین، ترجمه حسین خدیو جم، نشر علمی فرهنگی.
۲۰. الفاخوری، حتی، خلیل الجر، ۱۳۹۳، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۱. فخری، ماجد، ۱۳۷۲، سیر فلسفه در جهان اسلام، ترجمه نصرالله پورجوادی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
۲۲. کسائی، نورالله، ۱۳۶۲، مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، انتشارات امیرکبیر، چ ۲، تهران.
۲۳. گلدسیهر، ایگناتس، ۱۳۵۷ش، درس هایی درباره اسلام، ترجمه علینقی منزوی، تهران.